

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

... چون روایت محمد بن قیس را که جواب دادیم عمده اش را عرض کردم اصحاب ما مشکیشان روایت محمد بن قیس است که

دیروز توضیح دادم که این روایت را کلام امام باقر می دانند و درش تعابیری به کار برده شده که با فضولی می سازد .

یکی از حضار: همین در کیفیتش یا کمیتش مصغرات را قبول دارید یا مثلاً ، مصغرات را قبول دارید ؟

آیت الله مددی: نه مصغرات و محقرات ندارد اصلاً روایت در فضولی نیست اصلاً به نظر ما این

یکی از حضار: نه کاری به آن روایت ندارم

آیت الله مددی: نه در فضولی هم خود عقد هم خود عاقد هم خود به حساب فضولی تمام خصوصیات را باید در نظر گرفته بشود سه

روز شیر گاو را خورده خوب باید به او بگویند تو سه روز خوردی الان اجازه می دهید این شیر چه کار می شود ؟

سنهوری می گوید شیر پول شیر را مشتری از عاقد بگیرد ، فضولی بگیرد آقایان می گویند پول شیر را از مالک بگیرد خوب اینکه نشد که

می خواهد روی قاعده درست بکنند اینکه راه نشد .

لذا به نظر ما باید تمام خصوصیات بیان بشود ، گاهی اوقات هم می گوید آقا من به این آقا فروختم گفت این کتاب برای من است من

از او خریدم چون برای اوست و اما اگر می دانستم کتاب برای کسی دیگری است اصلاً نمی خریدم این کتاب را ، دقت می کنید ؟ اصلاً

گاهی اوقات مقید می داند که خیال کرده خوب اینجا کلاً فضولی اش باطل است نمی شود قبول بکنیم .

علی ای حال این نکاتی است به نظر ما باید در عقد فضولی ، اجمالاً اگر آمد گفت آقا این کتاب برای من نیست برای فلانی است

می فروشم به این قیمت آن هم قبول کرد که مالک اجازه ، این چیزیک موارد خیلی مختصر آن وقت مساله ای مثل کنیز و بچه دار شدن اینها

خیلی مشکل است بدون ملک ، حصول ملک و بعد از ، مخصوصاً آن فرضی که در روایت محمد بن قیس هست که اگر در فضولی باشد

بعد از چند سال تازه فهمیده که این فضولی آمده و می خواهد رد بکند بعد هم رد می کند بعد باز امام یک کاری می کند بعد باز امام اجازه

می دهد اصلاً آن خیلی به هم پاچیده است یعنی آن واقعا یک فکر اساسی .

من به نظرم آن روایت به جای این به حساب توجیهات بهترین راهش همان است که من عرض کردم این یک قضیه فی واقعه و امام می دانستند که این شخص واقعا فروخته و این بازی را درآورده که من اجازه نمی دهم و پسر بدون اجازه و امام این راه را رفتند که مطلب به واقعش برسد حق به حقدار برسد واقعا بیع تمام بوده درست بوده این بازی درآورده در قصه .

علی ای حال در این کتاب منیه الطالب در جلد ۲ به اصطلاح در این بحثی که فرمودند در صفحه ۷۳ یک مطلبی را اضافه کردند که مرحوم شیخ ندارد :

الثالث: قد تبین مما تقدم ، که خواندیم این عبارت را حالا ، خلاصه اش ایشان اینکه بحث در فضولی گاهی در صغری است گاهی در کبری است حالا صغری در جای خودش و اما در کبری اینجور بحث کردند :

هل مفادها ترتيب جميع الآثار حتى تكون بمنزلة الأمارات في إثبات لازمها وملزومها وملازمها ؛

آیا اجازه به منزله ای اماره است یا به قول آقایان اماره علی القول بالسببية المطلقة ، یا اماره است علی القول بالموضوعية ، موضوعیت شبیه همین حرف وکیل می گویند اماره بعنوانه حجت است بلا سببیتش نیست یا مثل اصل عملی است مثل استصحاب یک بحثی را نائینی به این عنوان مطرح می کند که به نظر ما خیلی بحث عجیبی است اصلا ، اصلا نه ربطی به استصحاب دارد نه اماره است نه اماره ای تصویبی علی ای حال من عرض کردم یک نکاتی ایشان این نکته را اینجا فرمودند مرحوم نائینی بنده که هنوز نفهمیدم مراد جدی ایشان چیست ؟

آیا این اجازه ، عرض کردم اجازه عادتاً و طبیعتاً ناظر به عمل سابق است چرا چون بیع سابق واقع شده است دو روز قبل کتابش را فروخته است می گوید دو روز قبل کتابتان را فروختم می گوید اجازه دادم طبیعتاً ناظر به سابق است و لذا طبیعتاً کشف است همین روایت محمد بن قیس را هم قبول کنیم کاشف است کشف است ، لکن از آن طرف می گویند نمی توانیم تمام آثار را فلان را و مشکلاتی که پیدا می شود بعد هم از حین اجازه باید بگوییم نقل پیدا شده است .

عرض کردیم این بحثی است که محل کلام است در این فقه غربی که سنهوری نقل می کند آنها بحث فضولی را از طرف اصیل حساب کردند یعنی مشتری که خریده اصیل ، آقایان ما از طرف به حساب مالک و فضولی حساب کردند لذا چهار ، پنج قول آنجا نقل کردم اقوالش را دیگر نمی خواهم نقل بکنم آنجا پیش آمد از یک دیدگاه این از یک دیدگاه دیگری است .

اجازه طبق این تصور کاشف است از آن طرف خوب گیر کردند جمله ای از آثار را چگونه کشف قائل بشویم نمی شود قائل شد لذا و بعدش هم معتقدند که با اجازه نقل تمام می شود پس اجازه باید قاعدتاً ، قاعده اش این طوری است گفتند قاعدتاً اقتضا می کند ناقل باشد

روایت محمد بن قیس می گوید کاشف است از آن طرف هم کشف را نمی توانیم کلاً قبول کنیم نقل هم ولو حسب قاعده است چون نقل روایت آمده بر خلاف قاعده پس یک چیزی ما بین قبول می کنیم اسمش را می گذاریم کشف حکمی این کشف حکمی این است یک چیزی است ما بین نقل و ما بین کشف ، نقل حسب القاعده است کشف حسب ظاهر روایت است کشف را

و لذا در کشف حکمی معنایش هم چیست اختلاف دارند ، سر اختلافش این است کشف حکمی در روایت نیامده است دقت کردید؟ آمدند جمع کردند بین کشف و نقل ، هر کسی که جمع کرده یک جا مشکل خورده آنجا را یک کمی دستکاری کرده است به مقدار دستکاری که کردند شده کشف حکمی ، کشف حکمی تعریف واحدی ندارد دقت می کنید ؟ کشف حکمی نه اینکه خیال کنید تعریف واحدی دارد این کشف حکمی مشکل آقایان است مشکلشان را این جوری آمدند حل کردند .

یک بحثی دارند مرحوم به نظرم قوانین اگر یادم نرفته باشد که مشتق یا حقیقت است در منقضی یا اعم از منقضی یا متلبس یا در ، بعد می گوید تفاصیلی هم وجود دارد مثلاً حرفه باشد صنعت باشد ، شغل باشد فلان در اگر حرفه باشد در منقضی هم صدق می کند اگر ، بعد ایشان می گوید چون دائماً اشکال به آن می شد مثلاً این قائل بود که مثلاً مشتق حقیقت است در متلبس خوب در حرفه چه می گوئید با اینکه متلبس به نجاری نیست در خانه اش خوابیده به او می گویند نجار می گویند خیلی خوب اگر حرفه بود اشکال ندارد .

یعنی دائماً به اشکال برخورد کردند دائماً قید زدند ، اقوال در مشتق نیست دقت کنید ، مشتق یا متلبس است یا منقضی ، اعم از متلبس است دقت کردید چه شد دائماً یکی یکی نقض شد گفتند خوب این یکی اینجا را قبول می کنیم مشتق حقیقت است در متلبس اگر حرف بود مثل حرفه نجاری مثلاً صنعت بود این ولو در متلبس هم نباشد بله .

یکی از حضار: قبل از بحث علمی هم می دانند تا می گوئید حرفه خودش یک تمرکز می کند می گوید درست است قبل از بحث علمی می کنیم که یک نتیجه ای بگیریم آنها هم مصادیق را

آیت الله مددی : یکی یکی می آورند این حرف قشنگی است انصافاً می گوید این اقوالی که در مشتق آمده نه اینکه در حقیقت مشتق این اقوال است دائماً به مشکل برخوردند یکی یکی اضافه کردند گفت حقیقت متلبس در مشتق الا در اینجا ، الا در اینجا با مشکل برخورد کردند حرف قشنگی است نه اینکه مشتق در لغت عرب چند جور وضع دارد وضعش در لغت یکی است فرقی نمی کند دائماً به مشکل برخوردند این مشکلات را با تفسیر درست کردند خیال کردند تفسیر در مساله است تفسیر نیست در مساله .

.....
علی ای حال یک مطلبی ایشان دارند که آیا اماره است یا اصل عملی است بعد ایشان می فرماید والصواب هو التفصیل ، خیلی حذف کردم از عبارت ایشان .

لو قلنا بأن الكشف الحكمي على طبق القاعدة ؛

مراد ایشان از قاعده این است که قاعده اقتضاء می کرد نقل را روایت آمد گفت کشف جمع کردیم بین این دو تا ، جمع بین این دو تا قاعدتا این جوری می شود .

فلا بد من الالتزام بأن مفاد الإجازة مفاد الأمارات على السببية ؛

یعنی چون ببینید ، سببیت یعنی اماره تاثیر گذار است مثل قول وکیل اصطلاحاً سببیت ایشان می نویسد موضوعیت هم می گویند سببیت و موضوعیت یکی است کلام گاهی اوقات روی سببیت و موضوعیت حجت است مثل کلام وکیل موضوع است اصلاً . گاهی اوقات یک کلام حجیتش به لحاظ طریقت است ، به آن طریقت هم می گویند مرآتیت هم می گویند مرآت به واقع طریقت به واقع ؛ ایشان می گوید اگر ما قائل به کشف حکمی شدیم باید بگوییم کاشف هست لکن به عنوان سببیت یعنی خودش موضوعیت دارد چون ناقل هم هست آخر نقل هم قبول کردیم یک چیزی ما بینهما قبول کردیم ما بینهما نمی گوئیم طریقت صرف است اصلاً این بحث ایشان که به نظر ما من هدفم این بود که این بحث ایشان ظاهراً مجالی ندارد .

مفاد امارات ، اماره شأنش یا طریقت یا موضوعیت فرق نمی کند اماره اصلاً واقعش کشف است اجازة واقعش کشف نیست این مثل این می ماند که مثلاً بگوییم آقا هبه مثلاً مالک حاصل نمی شود الا با قبض یعنی مثلاً شما گفتید کتاب را به شما فروختم ملکش نمی شود مگر اینکه وقتی که قبض بکند بیاید بگوید قبض آیا اماره است بر سببیت یا بر موضوعیت هیچ کدام نیست ، اجازة اصلاً از مقوله ای امارات نیست امارات طبیعتشان کاشفیت است اصول عملیه هم طبیعتشان عدم کشف است اصلاً این طبیعت اصول عملیه است .

در اصول عملیه لذا من عرض کردم این قواعدی که این آقایان در اصول عملیه که ما مرتبش کردیم منقحش کردیم خیلی می تواند کار گشا باشد اصلاً اصول عملیه موضوعشان جهل است اگر موضوع جهل باشد هیچ نحو طریقت مطرح نیست ، لکن چون موضوعشان جهل است می خواهد دخل و تصرف بکند دخل و تصرفی که می کند مطابق با آن مقصدی است که دارد این را دقت بکنید ، عمده ، اینکه سر اینکه برایشان امارات ، اصول مشکل شده این است .

مثلا فرض کنید می خواهید این طرف عبا می پوشد یک ماه است می آید درس می بیند عبا پوشیده است ، آنکه شما الان از او می بینید پوشیدن عباس است آنکه جاهل هستید ملکیت عباس است ملکش هست یا نه ؟ پس فرض شما جاهل است نمی دانید ملک هست ، شما می خواهید از راه به حساب تصرف او ملکیت را اثبات بکنید خوب بین تصرف و ملکیت که رابطه ی عینی که نیست واقعی نیست ، باید این رابطه را چیز بکنیم جعل بکنیم ، این اسمش می شود اصول .

و لذا بعضی ها گفتند اماره ی ملکیت است اماریتش به این معناست من می بینم یک ماه پوشیده پس ملکش است نه چه ربطی دارد ممکن است ده سال پوشیده غصبی باشد ، بعضی ها ممکن است مال غصبی را بهتر از مال خودشان تصرف کنند خیلی قشنگ مثل شیر مادر حلال می دانند خیلی قشنگ هم می خورند تصرف هم می کنند حالا به هر حال این تصرف دقت کردید چه می خواهم بگویم ؟ این تصرف که کاشف نیست کاشفیت ندارد .

این یک سری است که برایشان مشکل شده در تشخیص بین امارات این چیز اماره است یا اصل است اگر اماره است خوب این اماراتی که نحو موضوعیت ، مثلا همین خبر واحد ، خبر واحد اگر خود خبر ایجاد مصلحت کرد این به موضوعیت می خورد اگر خبر موضوعیت ایجاد نکرد مصلحت ایجاد نکرد طریق صرف طریقت .

اما اجازه از این قبیل نیست اجازه نه از قبیل قبض است ، اجازه از قبیل قبضی است که در باب هبه است ؛ البته من یک نکته ای است که این را چند بار گفتم چون نکته ی لطیفی است ولو خیلی ربط ندارد چون کلمه ی قبض را به کار بردم می گویم .

عرض کردم در عقود قبض ما سه نحو قبض داریم این یک نکته ای است که در باب عقود و ایقاعات در قوانین امروزی هم مطرح است یعنی نه اینکه حالا ، یک نوع قبض داریم که این خودش ، خودش انشاء است ، خودش انشاء است . این در فقه ما متعارف نیست ، روایت داریم لا رهن الا مقبوضا ، آقایان علمای ما خیال کردند این مثل قبض در باب هبه است در جواهر غیره ، حتی مرحوم استاد آقای بجنوردی در قواعد فقهیه نمی دانم قاعده ی جلد ششم است یا پنجم است لا رهن الا مقبوضا روایت از امیرالمؤمنین است سندش به نظرم خیلی روشن نیست لا رهن الا مقبوضا .

آن وقت اینها گفتند این قبض در اینجا چیست مثلا ملک می آورد ، عرض کردیم این چون اصطلاح اینها وارد نبودند اینجا غریبی ها یک اصطلاحی گذاشتند اسمش را گذاشتند عقد مادی ، اصلا یک نوع عقدی است که با لفظ نیست با خود عمل حاصل می شود به آن

می گویند عقد مادی اصطلاح گذاشتند برای عقد مادی یک نوع رهن را قبول می کنند که عقد مادی است اصلا با خود عمل عقد محقق می شود .

یکی از حضار: معاطات نمی شود ؟

آیت الله مددی : معاطات غیر از این است نه معاطات چون طریقت می آورد .

با خود عمل ، مثلا ببینید در آیهی مبارکه فهران مقبوضه در قرآن این چون در سفر است دقت کردید ؟ این است که بعضی ها آمدند گفتند رهن باید با قبض باشد اینها مرادشان سفر بوده است شما در سفر به رفیقتان می گوید آقا ۱۰۰ هزار تومان به من قرض بده می گوید خوب گرو مثلا یک چیزی وثیقه می خواهم ، می گوید مثلا خانه ای که من در قم دارم ، ماشینی که در قم دارم وثیقه خوب اگر بخواهد قبول کند آن قرض را قبول می کند دیگر مشکل سر این است اشکال داشته رهن وثیقه می خواهد خوب اگر بگوید این چیزی که در قم دارم خوب مثل همین پولی است که الان دارد می گیرد چه فرقی می کند ؟

این در سفر است رهن مقبوضه ببینید این معنایش این است انگشترش را در می آورد به او می دهد می گوید این هم وثیقه این با خود ، روشن شد چه می خواهم ؟ خود عقد با این محقق می شود این در ذهن علمای ما نیست شما جواهر را هم نگاه بکنید گیر کردند که این لا رهن الا مقبوضا را چگونه معنایش بکنیم ، این لا رهن الا مقبوضا را اگر درست بشود مراد این است سنهوری در جلد نمی دانم هفت است یا هشت این کتاب الوسیط که ده جلد است خیلی قشنگ نوشته است انصافا نه جلد است یا هشت جلد است نمی دانم ، کتاب الرهن که دارد در قوانین فرانسه یک رهن را عقد مادی می داند عقد مادی یعنی این آقا هزار تومان به من قرض بده ، وثیقه بیاور این کتاب ، ببینید .

دو عقد انشائی می داند آقا من به شما ۱۰ میلیون تومان قرض می دهم وثیقه می نویسم که وثیقه ای این قرض خانه ای من است اگر تا فلان مدت ندادم ایشان می توانند خانه را بفروشند از پولش استفاده کنند . این رهن انشائی است علمای ما فقط رهن انشائی را فهمیدند دقت کردید ؟ رهن قبض را نفهمیدند ملتفت نشدند لذا من گفتم تاکید می کنم .

مثلا در قانون فرانسه دو جور رهن است ، یک رهنی که عقد مادی است یک رهنی که عقد انشائی است ؛ در آیهی مبارکه که مقبوضه آمده این عقد مادی است چرا چون در سفر دیدند عقد انشائی فایده ندارد . می گوید آقا ۱۰ هزار تومان به من قرض بده می گوید ماشین من گرو خوب ماشین تو هم در قم است خوب اگر بخواهم اعتماد بکنم به همین قرض اعتماد می کنم دیگر نمی خواهم به ماشین اعتماد بکنم اینکه من می گویم گرو وثیقه برای اعتماد کردن است دیگر این اعتماد کردن با یک چیزی که در قم است که نمی شود پیدا بشود .

انگشترش را دقت کردید؟ انگشترش را در می آورد به او می دهد می گوید این هم وثیقه، یک عبارتی دارد که یک موی سفیدش را کند داد گفت این هم وثیقه حالا این نحوه ی وثیقه ها در طول تاریخ فرق می کند این رهن مقبوضه در آیه ی مبارکه، آن مثل ابن حزم می گوید رهن باید مقبوضه باشد مرادشان آن است رهنی که در سفر است و الا آن وقت مراد علمای ما از کتاب رهن، رهن انشائی است ها اشتباه نشود این دو تا رهن با هم اشتباه نشود.

ما یک رهن که عقد مادی است داریم یک رهن که عقد انشائی است داریم سنهوری در کتاب رهن می گوید در قانون فرانسه دو جور رهن است اصلا دو تصریحا دو جور رهن است رهن به اصطلاح به صورت عقد مادی و رهن به صورت عقد انشائی اما در فقه ما متعارف نیست اشتباه نشود ها در فقه ما آن که ما الان در فقه می خوانم عقد انشائی است عقد مادی نیامده است اصلا کلمه ی عقد مادی را ما در قوانین، در فقه مان به کار نمی بریم.

یکی از حضار: معادلش هم نداریم؟

آیت الله مددی: معادلش هم نداریم، دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟

پس یک رهن یک قبض این عقد است خودش قبض عقد است، روشن شد؟ یک قبض عقد نیست عقد انجام می شود لکن اثر عقد با قبض است آن در باب هبه، گفت آقا کتاب به شما هدیه دادم، تملیک کردم مجانا این ملک حاصل نمی شود مگر وقتی که من کتاب را بگیرم تا نگرفتم حاصل نمی شود عقد شد مبادله شد یعنی کار تمام شد انشاءا ملک آن آقا شد اما عملا ملک آن آقا نمی شود تا وقت بگیرد این را اصطلاحا می گویند این قبضی که در فقه ما متعارف است این است بیشتر آن که بیشتر متعارف است که رهن قبضی است که در تمامیت عقد تاثیر می کند یعنی اثر عقد ظاهر می شود.

قسم سوم قبض، قبض برای انتقال ضمان است این هم هست در فقه ما نه اینکه نیست اما خوب چون مثلا تعبیرش یک کمی سنگین است شاید به گوشتان کمتر خورده باشد یک قبض برای انتقال ضمان است، ضمان. آن در عقد بیع است کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه، من گفتم آقا این کتاب را به شما فروختم شما هم خریدید این شد ملک شما، دزد آمد کتاب را از من برد قبل از اینکه به شما بدهم چون شما قبض نکردید ضمان به عهده ی من است به عهده ی شما نمی شود دقت کردید؟ ضمان کتاب وقتی به مشتری می آید که قبض بکند یعنی وقتی مشتری قبض کرد اگر تلف شد از مشتری حساب می شود اما هنوز مشتری قبض نکرده اگر تلف شد از بایع حساب می شود این روشن شد؟ این اصطلاح است چون نشنیدید من گفتم گاه گاهی تکرار می کنم.

ما سه جور اصولا در قراردادها در حقوق سه جور قبض داریم این قبض ها با هم اشتباه نشود آن که بیشتر الان متعارف است در السن همان قبضی است که تمامیت عقد به آن هست . البته این عقد انتقال ضمان هم هست می گویند اما به این تعبیر کمتر می کنند مثلا

یکی از حضار: قبض در صرف هم یک جوری انگار

آیت الله مددی: آن هم قبض می خواهد .

یکی از حضار: برای چه ؟

آیت الله مددی: آن هم همینطور

یکی از حضار: خوب این سه تا شاید فرق می کند ؟

آیت الله مددی: نه مثل هبه است دیگر مثل هبه است .

دقت فرمودید آقا ؟ اینها به حساب انواع ثلاثه لذا خوب در مباحث قانونی یادتان باشد در مباحث قراردادها سه نحو قبض ما داریم یک قبضی که خودش عقد به آن محقق می شود که این در فقه ما متعارف نیست و این روایت هم به نظر من ناظر به همین است لا رهن الا مقبوضا به نظرم سندش مشکل دارد آوردیم کسی آورد این سندش را از امیرالمؤمنین می دانم هست نمی دانم از ابوالبختری است یا کیست سندش مشکل دارد ذهن من الان اینطور است لا رهن الا مقبوضا می گویم آقای بجنوردی قاعده قرار دادند قاعده نیست نه .

دوم رهنی است که تمامیت عقد با آن انجام می گیرد مثل صرف مثل هبه این بیشتر متعارف است .

سوم قبضی است که تاثیر دارد در انتقال ضمان با قبض انتقال ضمان می شود ضمان از بایع برداشته می شود به مشتری و اصولا مسالهی ضمان در جایی مطرح می شود که تلف باشد یعنی اگر قبل از قبض باشد تلف بشود از بایع است اگر بعد از قبض باشد تلف بشود از مشتری است این انتقال ضمان به این معناست آن وقت منتقل به مشتری می شود .

یکی از حضار: در صرف که می گویند شرط صحت عقد است این ظاهرا هیچ کدام از این سه تا نیست .

آیت الله مددی: آن شرط صحت عقد اصلا نیست نداریم ما .

یکی از حضار: در صرف نیست ؟

آیت الله مددی: بله آن هم مثل همین است یعنی تمامیت عقد، عقد آن وقت تمام می شود.

یکی از حضار: این لا رهن الا مقبوضا را فرمودید در همین تهذیب حسن بن محمد بن سماعة عن صفوان عن عاصم بن حمید عن

محمد بن قیس عن ابی جعفر

آیت الله مددی: ها یک نسخه از محمد بن قیس، این را عرض کردم یک نسخه‌ی خاصی است از، این کتاب محمد بن قیس خیلی

کار دارد این ظاهرا از قسم قضایا نیست از قسم احکام است من همین تازگی عرض کردم بخش احکام به این سند عاصم بن حمید کم

داریم خیلی کم داریم بیشتر قضایاست از سند عاصم، توضیحاتش را عرض کردیم و این حدیث گفتیم اشکالش این است که از میراث‌های

واقفیه است شاید واقفیه عقیده‌شان این بوده است این حسن بن محمد بن سماعة از واقفیه است از آن واقفی‌های معاند هم هست خذله

الله علی ای.

گفتیم واقفیه‌ی معاند آنهایی بودند که به ائمه‌ی بعد از موسی بن جعفر اهانت می کردند الفاظ زشت به کار می بردند و کان یعاند فی

الوقف، نجاشی می گوید راجع به ایشان و کان یعاند فی الوقف و عرض کردیم اگر ابتدای سند ایشان بود قطعا منفردات شیخ طوسی است

یعنی حتی با اینکه کلینی آثار ایشان را دارد کلینی هم نقل نکرده است صدوق که جای خودش، صدوق اصولا آثار اینها را کم نقل می کند

اما کلینی از حمید بن زیاد از ابن سماعة نقل می کند اینجا حتی مرحوم کلینی هم نقل نکرده است دقت کردید؟

چون عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی آثار ابن سماعة را هم از طریق کلینی نقل می کند هم از خودش مستقلا نقل می کند این از

جاهایی است که شیخ طوسی مستقلا نقل می کند، مستقلا از کتاب حسن بن محبوب و لذا گفتیم این روایات را از زمان علامه قبول

نمی کردند دقت کردید؟ چون واقفی هست مخصوصا این آقا که یعاند فی الوقف.

لکن من عرض کردم نکته‌ای که ما الان اشکال داریم آقای خوئی قبول می کنند چون ثقة است قبول می کنند اینکه مثل علامه صاحب

مدارک اینهایی که قبول نمی کنند به خاطر واقفی بودن است من عرض کردم مشکل این نیست مشکل احتمالش این است که این مذهب

واقفیه باشد اگر مذهب آنها باشد این مذهب توسط امام هادی سلام الله علیه نفی شده است این معاصر امام هادی هم هست اینها توسط

امام هادی نفی شدند اشکال من غیر از اشکال علامه و اینهاست آنها چون واقفیه قبول نکردند ما مجرد واقفی بودن خیلی برای ما مشکلی

ندارد.

یکی از حضار: اعراض اصحاب است شاید؟

آیت الله مددی: اعراض اصحاب نکته‌اش همین است چون مذهب واقعی بوده نه چون واقعی بوده، احتمال دارد که، چون اینها به امام حی مراجعه نمی‌کنند.

حتی همین دارد که نسبت به امام هادی اهانت کرد همین ابن سماعة دارد قصه‌ای که نجاشی نقل می‌کند، می‌گویم که کان یعانند فی الوقف یک قصه‌ای که دارد ایشان زمان امام هادی است صلوات الله وسلامه علیه و ما عرض کردیم این نکته‌ای است که آقایان ملتفت نشدند آقای خوئی می‌گوید اعراض اصحاب اثر ندارد بحث اعراض اصحاب هم نیست تعبد نیست نکته‌ی فنی دارد نکته‌ی فنی‌اش این است که این شاید فقه فطحیه بوده واقعیّه بوده است دقت کردید؟

یکی از حضار: اعراض اصحاب هم که بدون نکته نمی‌شود.

آیت الله مددی: همین نکته‌اش همین است خوب دارم همین را می‌گویم.

ما می‌گوییم اعراض اصحاب که بگوییم اعراض کردند آقای خوئی خیال می‌کردند اعراض اصحاب یک نکته‌ی تعبدی است ما حدیث را طرح می‌کنیم، نه نکته‌ی تعبدی نیست، روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ اعراض اصحاب اشعار به این است چون زمان امام هادی است عمده‌ی من قاعده‌ی کلی را عرض کردم شکل‌گیری فقه و حدیث ما در زمان امام هادی و امام عسکری آن نکته‌ی اساسی‌اش همین حدیث ما و همین فقه حدیث ما در اختیار واقعی‌ها و فطحی‌ها بودند آنها یک اختیاراتی داشتند خود واقعی‌ها.

امام هادی آن حدیثی را که می‌گویند آن اختیار صحیح است آنها هم روایت آوردند و لذا عرض کردم دوران امام جواد، امام هادی و امام عسکری جدا سازی حدیث امامیه از فطحیه و واقعیّه است این نکته‌اش است. عرض کردیم نقش امام باقر و امام صادق جدا سازی حدیث و معارف شیعه از سنی‌ها مطلق سنی‌ها نه شافعی‌ها نه حنفی‌ها مطلق اهل سنت نکته‌ی اساسی امام باقر و امام صادق چارچوب مذهب در قابل آن مذهب عامه است.

کار امام هادی و امام عسکری جدا سازی چون آنها هم همین روایت را نقل می‌کنند روایت ما را نقل می‌کردند نقل این روایات در مقابل روایات فطحیه و از این عبارت شیخ معلوم می‌شود که این از مذهب واقعی‌ها بوده است حتی کلینی نقل نکرد با اینکه ایشان نقل می‌کند. سری دارد اعراض اصحاب این نیست که اعراض اصحاب بدون نکته باشد اگر توجه می‌کردند که این شخص کیست چه کاره است زمان کدام امام بوده است، تصادفاً دارد با امام هادی هم یک سنی یک کدام، نجاشی نقل می‌کند که در مسجد کوفه یک سنی یک کرامتی از امام هادی نقل می‌کند می‌گوید ابن سماعة بلند شد گفت این حرف‌ها چیست این مزخرفات چیست یک چیز عجیبی هم نبود.

مثلا امام هادی گفته بود این تا فردا می میرد قصه اش این است مرد فردا صبح هم مرد و این سنی می گفت ما تصمیم گرفتیم که اگر این نمرود این شخص را بکشیم یک نفری از علوی ها هست به اسم علی بن محمد این می نشیند با ما صحبت می کند یک شخصی رد شد گفت این تا فردا می میرد ما گفتیم این علم غیب دارد این اگر دروغ درآمد حرفش می کشیمش خود سنی این را می گوید و این ببینید ابن سماعة چقدر معاند است که در مقابل سنی می گوید برو بابا این حرف ها چیست که شما نقل می کنید خوب این کرامتی است برای امام حالا این کرامتی هم نیست این فال بین های هندی هم می گویند کرامتی هم نیست یک فال بین هم می گوید ، می گوید نه شما بیخود این حرف را می زنید بیخود این کرامت ها را نقل می کنید و لذا می گوید که کان یعاند فی الوقف بعد این قصه را نقل می کند اول می گوید یعاند فی الوقف بعد این قصه که در مقابل سنی که با امام روبرو شده و دیده به چشم خودش دیده این مطلب را باز ایشان مخالفت می کرده است این ابن سماعة .

خوب کاملا واضح است کلینی هم نقل نکرده است کامل اصحاب هم نقل نکردند الان کتاب عاصم بن حمید و محمد بن قیس آن هم از صفوان آن شخص جلیل القدر کاملا واضح است که امام می خواهند بگویند این روایت صفوان قابل قبول نیست حالا چرایش را ما نمی دانیم .

اعراض اصحاب منشأش امام هادی است نه منشأش یک امر تعبدی که ما سر در نیاوریم دقت کردید چه شد چه می خواهیم بگویم ؟ چون در این مطلب مرحوم نائینی مطالب دیگری هم دارد مثل همین مطلبی که ، من فردا هم باز همین عبارت نائینی را تکمیل می کنم چون اینها نکته ی فنی است حس کردید که از مطلب خارج شدیم اصلا به خاطر نکات فنی اش این مطلب ایشان را خواندیم فردا هم بقیه اش را می خوانیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين